

دشمن در خانه ماست!

این روزها همه حرف از اتحاد می زنند: چه آنهایی که قرار است تعویض شوند و چه آنهایی که قرار است تعویض کنند! ولی شرایط برای هر دو طرف به درجه ای از حساسیت رسیده که بروز انشقاق ها را نیز ناگزیر می سازد! انشقاق اما همواره منفی نیست. آن را می توان به مفهوم پالایش دریافت و یا به عنوان مشخص شدن خط و خطوط در نظر گرفت. آنچه اخیراً در سخنان سردمداران رژیم بازتاب می یابد و آنچه در مطالبات و مواضع طیف متنوع اپوزیسیون مطرح می شود، تا چندی پیش یا اصلاً وجود نداشت، یا در هاله ای از ابهام فرو رفته بود. حساسیت شرایط کنونی است که پرده های وهم را از برابر چشمان به کنار می زند و زبان ها را به کلام صریح می گشاید. فروپاشی هر رژیمی با هشدارنامه های کسانی که خود را دلسوز آن می دانند آغاز می شود. تعداد هشدارها با شتاب گرفتن فروپاشی نسبت مستقیم دارد. هر چه بر اولی افزوده گردد، دومی نیز به همان اندازه افزایش می یابد. رژیمی که تاریخ مصرف آن به پایان رسیده باشد، ممکن است هنوز تا مدتی بر سر کار بماند ولی نهایتاً روانه زباله دانی خواهد شد. آنچه پس از آن خواهد آمد، بس مهم تر است.

رهبری و اتحاد

نیرویی که در ایران به عنوان به اصطلاح اپوزیسیون شناخته می شود، شامل افراد و گروههایی است که یا از آغاز در انقلاب اسلامی مشارکت داشته و برای تشکیل جمهوری اسلامی با خلوص نیت فعالیت کرده اند و آنچه را زمامداران بعدی نمی دانستند به آنها آموختند و جاده را برای آنان صاف کردند مانند نهضت آزادی و جبهه ملی و یا در طول نزدیک به بیست و پنج سال عمر جمهوری اسلامی از درون همین گروه ها و در حول و حوش همین حکومت شکل گرفته اند مانند مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی. در عین حال موضوع «اپوزیسیون سازی» از مواردیست که در کنار موضوع «بدل سازی» تنها پس از تعویض رژیم و به دست آمدن اسناد و مدارک لازم قابل بررسی و اظهار نظر دقیق است. با این همه از آنجا که هر مخالف «غیر خودی» در ایران به شدت سرکوب شد و جایی جز برای «اپوزیسیون خودی» باقی نماند، و از آنجا که امکان فعالیت هر نوع اپوزیسیونی در داخل کشور از یک سو به شدت محدود و از سوی دیگر هنوز دل بسیاری از آنان در بند «زلف» انقلاب اسلامی و دوم خرداد و غیره است، بار مسئولیتی که بر دوش اپوزیسیون خارج کشور قرار می گیرد، بس سنگین و با اهمیت است. «اپوزیسیون خودی» در داخل نیز اعم از اصلاح طلب و به اصطلاح ملی - مذهبی باید تکلیف خود را روشن کند. در شرایطی که مردم به کلیت نظام پشت کرده اند، باید در کنار مردم و در پیشاپیش جنبش قرار گرفت و نه در پس خیزشی که می رود تا در آستانه صد سالگی انقلاب مشروطیت طومار رژیم را در هم بیچد! اپوزیسیون خارج از کشور در مرتبه اول دو گروه مهم را در بر می گیرد: جمهوری خواهان و مشروطه خواهان. ما بر سر این بحث ابتدایی و تکراری که ممکن است محتوای هر کدام از این دو شکل نظام سیاسی استبداد یا آزادی باشد، نمی رویم. اگر قرار باشد آن گونه که ظاهراً همه اپوزیسیون بر سر آن توافق دارند، این موضوع به همه پرسى گذاشته شود، باید شرایطی را فراهم آورد تا عموم مردم بتوانند تا جایی که ممکن است آگاهانه در تصمیم گیری شرکت کنند. بد نیست در اینجا به دو نکته ای اشاره کنیم که کفه ترازو را به سود مشروطه خواهان سنگین می کند. یکی وحدت صفوف است و دیگری رهبری.

در اینجا این نکته را یادآوری کنیم که عده ای که در خارج کشور نیز می کوشند تا با تحریف مفاهیم به «مغزهای متفکر» جمهوری اسلامی یاری رسانند، نباید فراموش کنند که «مشروطه اسلامی» مانند «مردمسالاری دینی» و «ایران اسلامی» و یا «میهن اسلامی» واژه ای کاملاً بی پایه است و تنها بر آشوب فکری می افزاید. ایجاد آشوب فکری در اپوزیسیون و جامعه همواره یکی از اهداف «مغزهای متفکر» جمهوری اسلامی بوده که یکی از راههای مؤثر آن «بدل سازی» و ساختن «کلمات و ترکیبات تازه» است! به این ترتیب «مشروطه» چیزی جز همان مفهوم آزادی خواهانه و تجدد طلبانه که صد سال است در ذهن ایرانی جای گرفته است، نیست. این مشروطه رهبری خود را دارد.

هر جنبشی و هر حرکت سیاسی، ما را چه خوش بیاید و چه نیاید، نیاز به رهبری دارد. این امر ویژه کشورهای جهان سوم و یا جوامع نابسامان نیست. در جوامع آزاد نیز این یا آن حرکت سیاسی چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین المللی بدون رهبری این یا آن حزب که در افراد معینی چهره خود را باز می یابد، ممکن نیست. داشتن رهبری بنا بر درک غلطی که از آن وجود دارد، به معنای سرسپردگی به فرامین «رهبر» نیست، بلکه رهبر فقط هماهنگ کننده حرکات و مطالبات پراکنده و گرد آوردن آنان به زیر یک چتر فراگیر است. اگر فردی با این یا آن عقیده سیاسی و یا تعلق به این یا آن حزب سیاسی این وظیفه را به خوبی انجام دهد، طبیعتاً رهبری را تا زمانی که به شرایط لازم پایبند باشد، بر عهده خواهد داشت.

نکته جالب اینجاست که جنبش مشروطه که صد سال از عمر آن می‌گذرد، جوانترین رهبری را دارد! حال آنکه جنبش جوان جمهوری خواهی که جرقه آن در دهه بیست خورشیدی خاموش گشت تا حدود چهل سال بعد از درون آن هیولای جمهوری اسلامی زاده شود، نه تنها از رهبری بی بهره است، بلکه اغلب آنانی که ممکن است خود ادعای این رهبری را داشته باشند نه تنها به نسل میانسال، بلکه به نسل سالخورده تعلق دارند!

در عین حال رهبری مشروطه خواهان بلا منازع است زیرا رضا پهلوی تنها ولیعهد موجود است! حال آنکه تعیین رهبری در میان جمهوریخواهان بدون تردید با نزاع روبرو خواهد شد. نخست به این دلیل که با یک نگاه به امضا های اعلامیه ها و بیانیه های متفاوتی که در داخل و خارج انتشار می یابد، هیچ نامی که شایسته رهبری بلا منازع جمهوریخواهان باشد، به چشم نمی خورد! دوم به این دلیل که خود ایشان یکدیگر را به مقام رهبری قبول ندارند! سوم اینکه این روزها حتی در میان گروه ها نیز شکاف هایی به چشم می خورد که با ریشه داشتن در «سنت مبارزه سیاسی» در ایران با اتهام و برچسب زنی نیز همراه است، چه برسد در میان طیف متنوع جمهوریخواهان که انواع و اقسام گرایش ها و گروه ها و احزاب سیاسی را در بر می گیرد!

اعتماد دو جانبه

مهم ترین نقطه ضعف جمهوری خواهان در برابر مشروطه خواهان اما در این نکته است که در حالی که طرفداران مشروطه یکدست خواهان «تعویض» رژیم هستند، هواداران جمهوری اما عده ای هنوز خواهان اصلاح رژیم و تغییر گام به گام آن و عده ای دیگر خواهان «تعویض» رژیم هستند! در اینجا هدف گروه دوم از جمهوریخواهان بر هدف مشروطه خواهان منطبق می شود! منطقاً این هدف است که باید سبب اتحاد شود و نه شکل نظامی که بعداً تعیین می گردد!

البته هستند جمهوری خواهانی که مسئله «شکل نظام» را منتفی می دانند زیرا معتقدند «انقلاب اسلامی» شکل نظام سابق را به «جمهوری» تغییر داد و دلیلی ندارد که دوباره به آن باز گشت. ولی این عقیده کسانی است که از یک سو هویت سیاسی خود را در مبارزه با رژیم سلطنتی به دست آورده اند و اگر قرار باشد دوباره همان شکل از نظام بر ایران حاکم شود، تمامی هویت و به اصطلاح مبارزات آنان بر باد می رود! و از سوی دیگر آنان اراده گرایانه با وجود ادعایشان در مورد دموکراسی، وجود مشروطه خواهان را به عنوان یک نیروی سیاسی مؤثر و گرایش بخش مهمی از مردم را نسبت به آنان نادیده می گیرند. حال آنکه در عمل چه از نظر نظام جمهوری اسلامی و چه از نظر بخش مهمی از اپوزیسیون جمهوری خواه، شکل مشروطه نه تنها منتفی نیست، بلکه حتی «خطر» مهمی به شمار می رود!

نقطه ضعف دیگر جمهوری خواهان در این است که در حالیکه مشروطه خواهان آنها را در کنار خود می پذیرند و موضوع «جمهوری یا مشروطه» را به آینده و نظر مردم موکول می کنند، جمهوری خواهان با آنان عناد ورزیده و از آنها طلب می کنند تا مانند آنها بی «رهبر» شوند! حال آنکه آنها باید بکوشند تا مشکل رهبری خود را حل کنند و نه آنکه تلاش کنند تا امتیاز مشروطه خواهان را به مشکل آنان تبدیل سازند!

جمهوری خواهان بدون رهبری از یک سو نخواهند توانست کاری بیش از دادن اعلامیه و بیانیه و جمع آوری امضا انجام دهند و از سوی دیگر نهایتاً مجبور خواهند شد همان گونه که رهبری آیت الله خمینی را پذیرفتند، رهبری کسانی را بپذیرند و یا دقیق تر بگوییم دنباله رو کسانی گردند که همان ابتکار عمل ناچیز را نیز از آنان بریابند! جمهوری یا مشروطه به عنوان شکل نظام سیاسی بدون تردید موضوعی است که باید مردم ایران در آینده در باره آن تصمیم بگیرند. اتحاد مشروطه خواهان و جمهوری خواهان اما موضوعی مربوط به امروز است. به سود ملت ایران و به سود هر دو گروه و با توجه به نقاط ضعف جمهوری خواهان به ویژه به سود آنان است که برای از میان برداشتن دشمن خانگی که بیست و پنج سال است در میهن ما لانه کرده دست اتحاد مشروطه خواهان را بفشارند. جمهوریخواهان اگر می خواهند توازن سیاسی را به سود خود تغییر دهند، به جای آنکه به بهانه گیری بپردازند و با نظرات واهی و اقیایات جامعه را نادیده بگیرند، باید به رفع نقاط ضعف خود بپردازند. به ویژه جای بسی تعجب است که جمهوری خواهانی که به ملایان و رژیم نکبت بار جمهوری اسلامی اعتماد کردند و بر اساس این اعتماد بسیاری از یاران خود را به مسلخ فرستادند، امروز به مشروطه خواهان که همانند خود آنان قربانی سرکوب و ترور شدند، اعتماد نمی کنند! در شرایطی که دشمن نه در آمریکا بلکه در خانه ماست، چاره ای جز اتحاد و اعتماد وجود ندارد!